

وضعیت پزشکی و بیمارستان‌های ایران در عصر صفوی

دکتر کیوان لؤلویی*

شیرین احمدی**

چکیده

تشکیلات پزشکی در عصر صفوی، انسجام خاصی داشت. با توجه به نقش مهمی که پزشکان این دوران، حتی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشتند، می‌توان تصور کرد که دانش پزشکی در این دوران، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. ایده اصلی این مقاله، پرداختن به جایگاه پزشکان و بیمارستان‌ها در این دوران است. در این پژوهش، نگارنده به جایگاه پزشکان، نحوه درمان بیماران و اوضاع بیمارستان‌ها می‌پردازد.

کشفیات چندانی در پزشکی این دوره به چشم نمی‌خورد. روند پزشکی، همان روند سنتی ادوار گذشته بوده است که به آهستگی مسیر خویش را می‌پیمود. این پژوهش دارای مقدمه‌ای کوتاه، چندین سرفصل و نتیجه‌گیری است. در آغاز به تشکیلات پزشکی و تقسیم‌بندی آن‌ها و سپس به تألیفات مهم پزشکی این دوران پرداخته می‌شود. سپس بیمارستان‌های مهم این دوران مورد بررسی قرار می‌گیرد. با معرفی بیمارستان‌ها، پزشکان مهم این دوران نیز معرفی می‌شوند.

پرسش اصلی این است که چرا با توجه به وضعیت مطلوب هنر در این عصر، به اوضاع بیمارستان‌ها التفات خاصی نشد؟

روش تحقیق در این مقاله، به شکل کتابخانه‌ای و توصیفی است. گرچه تعداد سفرنامه‌های اروپاییان در این دوره زیاد است، اطلاعات اندکی درباره بیمارستان‌ها و جایگاه پزشکان وجود دارد. در منابع ایرانی، از بیمارستان‌های صفوی ذکر چندانی نشده و تنها به شکل غیرمستقیم اشاراتی به آن‌ها دارند. هدف از پرداختن به این موضوع، دست یافتن به اطلاعاتی درباره پزشکان و وضعیت بیمار و بیمارستان در آن دوران است.

واژگان کلیدی

صفوی، پزشکی، بیمارستان، ایران، بیمار.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات

** کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید بهشتی shirin.taghrid@yahoo.com

مقدمه

دانش پزشکی از علومی است که ایرانیان از دوره باستان به آن توجه داشته‌اند و به مرور رشد و تحول یافته است. با پیشرفت دانش پزشکی، به تبع آن سایر ملزومات این دانش نیز گسترش یافت؛ از قبیل: بیمارستان، وسایل پزشکی، نحوه درمان، کتاب‌های پزشکی و داروها.

وضعیت بیمارستان‌های ایران به ویژه پس از مرگ شاه‌عباس اول (۱۰۰۶ش) نابه‌سامان‌تر از روزهای گذشته گردید. مردم در این روزگار، خاطره خوشی از بیمارستان‌ها نداشتند. معمولاً بیمار را در خانه بستری می‌کردند و پزشک را به عیادت او می‌آوردند و اگر برای این کار تمکن مالی کافی وجود نداشت، بیمار را بر چهارپایی سوار می‌کردند و او را به خدمت پزشک می‌آوردند. اوضاع بیمارستان‌های این دوره نسبت به گذشته تغییر و تحول چندانی نداشت، اما کتاب‌های پزشکی که در این دوران به نگارش درآمد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در متن به آن‌ها اشاره خواهد شد.

با توجه به پرسش اصلی یعنی عدم پیشرفت بیمارستان‌ها و پزشکی نسبت به گذشته، می‌توان گفت: با این که بسیاری از علوم و هنرها در عصر صفوی متحول شد، اوضاع بیمارستان‌ها تغییر چندانی نیافت. مردم به دارالشفاهای بدبین بودند و به هیچ وجه حاضر نبودند بیمارشان را به این گونه بیمارستان‌ها ببرند. دلیل اصلی آن هم کمبود امکانات و کم‌توجهی به بیمار بود.

در این دوره، تأثیرات طب هندی دگرباره آشکار شد و ایرانیانی که به دربار مغولان هند مهاجرت کرده بودند، سهمی درخور توجه در طب دوره صفوی داشتند. در این روزگار برای تکمیل نظام سنتی و کهن اسلامی، آثاری چون *قانون ابن سینا*، *ذخیره جرجانی*، *داروشناسی گیاه‌شناس بزرگ ابن‌بیطار* و آزمایش‌های بالینی جدیدی شکل گرفت و این کار با بهره‌گیری جدید آغاز شد؛ از این رو غیاث‌الدین، پزشک عمومی اصفهانی به علت کم‌توجهی حاکمان وقت به پزشکی و تألیفات در این زمینه به عثمانی پناهنده شد و در سال ۹۸۶ شمسی کتاب *مرآة الصحه فی الطب* خود را به سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲م) اهدا کرد و در آن زبده‌ای از *ذخیره جرجانی* را درباره داروها آورد و دامنه طب را با مباحثی درباره داروها و تعلیم طب ترکی گسترش داد. (کمبریچ، ۱۳۸۰: ۳۰۴-۳۰۵). یکی از مشخصات آثار طبیبی در این زمان، اقتباس فراوان از منابع هندی است. عموماً تصور می‌شود که طب ایرانی، مقتبس از طب یونانی است در حالی که این گفته درست نیست.

همچنین تلاش‌هایی که عباسیان در یکی کردن طب یونانی، ساسانی و هندی به منظور ایجاد سیستم واحد قابل فهمی به عمل آورده‌اند، به قدر کافی توجه نشده است (الگود، ۱۳۷۱: ۴۱۸)

تشکیلات پزشکی

در این عصر، مانند دوران گذشته، پزشکان منزلت والایی داشتند؛ این در حالی که یونانیان و رومی‌ها، مقام اجتماعی بالایی برای پزشکان خود قائل نمی‌شدند. ایرانیان از روزگاران گذشته پزشکان را محترم می‌داشتند و پزشکان، اغلب مشاوران شاه بودند و گاه به مقام بالای وزارت نیز می‌رسیدند. *قانون* ابن سینا هنوز یکی از دو کتاب مهم درسی بود که دانشجویان پزشکی مطالعه می‌کردند. از آن جا که *قانون* به عربی نوشته شده بود و اغلب دانشجویان پزشکی این زمان با زبان عربی آشنایی نداشتند، شرح‌های زیادی بر *قانون* به زبان فارسی وجود داشت. فیزیولوژی هنوز بر پایه اخلاط چهارگانه پزشکی قدیم و قرون وسطا (خون، بلغم، سودا و صفرا) قرار داشت و تجویز فصد و مسهل هنوز از شکل‌های عمده درمان بودند. جراحی‌های گوناگون بسیاری انجام می‌شد، اما مراقبت‌های پیش از عمل ناشناخته بود. در واقع به لزوم مراقبت جراح برای محافظت خودش در برابر آلودگی ناشی از زخم‌های عفونی تأکید بیش‌تری می‌شد نه سلامت بیمار. بیهوشی عبارت بود از: هوش‌بری توسط مواد مخدر. از میان همه شاخه‌های پزشکی در اسلام، داروسازی بیش از بقیه به حیات خود ادامه داد (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۱۹-۲۲۰). در این دوران ظاهراً از بیماری سنگ کلیه و مثانه بی‌اطلاع بودند و برای تشخیصی که به بیماری قولنج مبتلا می‌شدند، خوردن گوشت اسب تجویز می‌شد (نوایی، ۱۳۵۷: ۲۲).

در عصر صفوی، پزشک جوان برای کارآموزی به خدمت طبیب کارآموزده‌ای در می‌آمد و برای این منظور، سعی می‌کرد تا این پزشک از زمره کسانی باشد که در بیمارستان‌ها کار می‌کردند؛ اما دانشجویان رشته جراحی برخلاف انترن‌های امروزی، دست به عمل جراحی نمی‌زدند. اگر پدر یا عموی دانشجو پزشک بود، کارآموزی را نزد او می‌گذراند (الگود، ۱۳۵۷: ۲۲).

تشکیلات پزشکی در دوران صفویه، انسجام خاصی داشت و «رئیس‌الاطبا» یا پزشک مخصوص شاه، شخصیت ممتازی بود و تعداد زیادی از پزشکان دیگر تحت ریاست او به کار پزشکی دربار، لشکریان و دستگاه‌های اداری مملکت نظارت داشتند. میرزا سمیعا در

کتاب تذکره الملوک (تألیف ۱۱۰۳-۱۱۰۹ ش) می گوید:

و اگر احدی از ولات و بیگلربیگیان استدعای طبیب نواب اشرف نمایند یا سپهسالار و سرداری که تعیین شود، طبیب به عالی‌جاه مشارالیه مقرر می‌شود و اطباء زمان شاه سابق سوای میرزارحیم باشی سابق که مبلغ چهارصد تومان موجب همه‌ساله داشته، موازی شصت و هشت نفر ملازم دیوان و یک هزار و هشتصد و نود و شش تومان، و شش هزار و سیصد و شش دینار در وجه سایر اطباء، از همه ساله و تن‌خواه براتی، مقرر بوده. (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲۰).

بنابراین حقوق طبیبان معمولی دربار، سالیانه حدود ۲۷ تومان صفوی بود. مینورسکی در تعلیقات بر تذکره الملوک، با اتکا به نوشته شاردن جهان‌گرد معروف دوره صفوی، حقوق پزشکان دولتی را حدود بیست برابر آن‌چه میرزا سمیعا گزارش کرده، می‌داند (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۱۰۹). شاردن رده پزشکان و منجمان درجه اول را از افراد مهم و ثروتمند ایران می‌داند:

پس از مشاغلی که ذکر کردم، صنف اطبا و منجمان درجه اول آغاز می‌گردد. این دو گروه در ایران از افراد مردمی تشکیل می‌یابند که شخصیت ممتازی دارند و ثروتشان نیز بسیار قابل ملاحظه است (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۸، ۲۵۷).

شاردن در سیاحت‌نامه‌اش مطالب گسترده‌ای درباره پزشکان آورده است؛ از جمله:

پزشکان ایرانی، عطار و داروفروش نیز هستند و هر یک دکه‌ای دارند که سراسر روز، یا تنها برخی از ساعات را به نسبت کمی یا زیادی خریدار، آن‌جا می‌مانند و شاگرد یا شریک داروفروش نیز در جوارشان هست. بیمار را سواره در حالی که بر ترک مرکوب نشسته، پیش این طبیبان می‌آوردند. در ایران بیمار را این‌گونه می‌شناسند، یا از روی پارچه کتان سفید بزرگی که از گردن آویخته و تا شکم وی امتداد دارد و به کمرش متصل است. گروهی دیگر، پزشک را به خانه خود می‌خوانند. نخستین دیدار پزشکان بزرگ، ده‌شاهی حق‌القدم و حق معاینه دارد و برای دفعات دیگر، نصف این مبلغ پرداخت می‌گردد، اما طبیب هرگز برای نسخه خود پولی درخواست نمی‌کند؛ زیرا بهای معاینه‌اش در بهای داروهایی که از دکه‌اش به فروش می‌رساند، منظور شده است، اما داروها مانند داروهای داروسازان اروپایی، آماده مصرف نیست؛ بلکه داروها مواد ساده‌ایست که همه، به خصوص مردم تهی‌دست و عوام، آن‌ها را در خانه برای مصرف خود آماده می‌کنند (شاردن، ۱۳۴۵: ج ۷، ۲۴-۲۵).

تعیین ارزش و کارایی پول دوران صفوی و مقایسه آن با قیمت‌های امروز مشکل است.

با وجود این می‌توان تا حدی آن را مشخص کرد. کوچک‌ترین واحد پول صفوی، دینار نام داشته و پس از آن عباسی (واحد پول شاه‌عباس اول) و تومان، معیار ارزش اقتصادی بوده است. یک عباسی به عنوان واحد وزن، معادل وزن ۴/۶۴ گرم نقره، به عنوان واحد پول برابر با دویست دینار و یک تومان معادل پنجاه عباسی یا هزار دینار بود (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۱۷۷).

پزشکان، داروشناسان و منجمان، معمولاً از اعضای خاندان‌های تاجیک (فارسی‌زبان) بودند. حکیم‌باشی در امور مربوط به طب دولتی و توسعه طبیبان کشور مسئولیت داشت و عطاری‌باشی، هم‌کار و وردست عمده او به شمار می‌آمد. مستخدمان بیوتات از توجه خاص و داروهای رایگان برخوردار بودند و در زمان شاه‌تهماسپ، یک داروخانه خیریه به راه افتاد (کمبریج، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

انواع چشم‌پزشکان

در ایران سه گروه کحال (چشم‌پزشک) فعالیت داشتند:

۱. کحالان دوره‌گرد که در کوچه و بازار و سیر و سفر به درمان بیمارانی که استطاعت مالی کافی نداشتند، می‌پرداختند؛
۲. طبیبان، یعنی پزشکان عمومی که در ضمن تحصیل خود، مطالبی را درباره بیماری‌های چشم آموخته بودند. این پزشکان می‌توانستند بیماری‌های معمولی چشم را درمان کنند و گاهی به اعمال جراحی چشم از جمله درمان گل‌مژه و آب آوردن چشم بپردازند؛
۳. کحالان تحصیل کرده یا متخصصان بیماری‌های چشم که تنها به کار پزشکی اشتغال داشتند (الگود، ۱۳۵۷: ۷۴-۷۵).

تألیفات پزشکی

کتاب‌های مرسوم پزشکی، همان *قانون فی الطب* ابن‌سینا و *ذخیره خوارزمشاهی* جرجانی بود که هم‌چنان پزشکان و دانشجویان از آن استفاده می‌کردند، اما از کتاب‌های پزشکی دیگر مانند *زبدہ القوانین العلاج* نوشته هبه‌الله سبزواری و هم‌چنین *مرآة الصحه* نوشته غیاث‌الدین سبزواری نیز استفاده می‌شد. به کتاب پزشکی دیگری به نام *خلاصہ التجارب* نوشته بهاء‌الدوله نیز توجه داشتند، اما بهاء‌الدوله نیز مربوط به عصر صفوی نبود و تاریخ

نگارش کتاب سال ۹۰۶ قمری است (میراحمدی، ۱۳۴۸: ۲۲۷).

نخستین کتاب پزشکی که در عصر صفوی نوشته شد، *دستورالعلاج* نوشته سلطان علی جنیدی خراسانی هروی است. باب اول این کتاب درباره دلایل بیماری و نبض است. باب‌های دوم و سوم درباره علایم بیماری و بیماری‌های عمومی و عفونی است. نگارش کتاب سال ۹۰۴ شمسی است و نویسنده آن را در زمانی که در سمرقند و در دانشگاه شاهزادگان محلی آن‌جا به کار مشغول بود، نوشته است (الگود، ۱۳۵۷: ۲۴).

عمادالدوله محمدبن مسعود کاشی و پسرش محمدباقر، هر دو از دیگر پزشکان معروف عصر شاه‌تیماسب اول (۹۰۲-۹۵۴ش) هستند. عمادالدین پزشکی را از پدرش مسعود کاشی آموخت که وی نیز شاگرد صدرالدین علی پزشک بود. عمادالدین نیز در تشخیص بیماری و تألیفات پزشکی شهرتی خاص داشت. وی موفق شد تا بیماری سفلیس را که به تازگی در ایران شیوع یافته بود، مداوا کند و داروی جدیدی برای آن تجویز نماید. وی این بیماری را آتشک نامید و رساله‌ای نیز به نام *رساله آتشک* برای تشخیص و درمان آن نوشت. عمادالدین کتاب دیگری درباره داروسازی به نام *ترکیبات شاهبه* دارد. علاوه بر آن‌ها باید به رساله *تریاق* وی اشاره کرد (میراحمدی، ۱۳۴۸: ۲۲۷-۲۲۸).

از دربار شاه‌سلیمان (۱۰۴۵-۱۰۷۳ش) و سلطان حسین صفوی (۱۰۷۳-۱۰۹۱ش)، از محمدباقر دیگری اطلاع داریم که به نام محمدباقر علیخان شهرت داشت. وی کتابی به نام *دستورالعمل فی الحرمیات* و اثر دیگری به نام *مرآة الجمال* دارد که اولی درباره انواع تب و بیماری‌های عفونی مانند آبله است و دومین به بیماری‌های زنان مربوط می‌شود. کتاب پزشکی *زادالمسافرین* اثر محمد مهدی بن علی نقی که در زمان صفویه نوشته شده، درباره حفظ سلامت مسافران در طول سفر است. این کتاب پاسخ‌گوی همه بیماری‌هایی است که ممکن است مسافر هنگام سفر با آن مواجه شود. کتاب‌های *معادن التجرب* و *مخزن الاطبا*، دو اثر دیگر محمدبن علی نقی است که اولی فرهنگ دارویی بر حسب الفبا و دومی درباره کلیات علم طب است (میراحمدی، ۱۳۴۸: ۲۲۸-۲۲۹).

بیمارستان‌ها

تاورنیه فرانسوی که بین سال‌های (۱۰۱۱-۱۰۴۷شمسی) در دوران شاه‌صفی (۱۰۰۶-۱۰۲۰ش) چندین بار به ایران سفر کرده بود، درباره وضع بد بیمارستان‌های ایران می‌گوید: در ایران به هیچ‌وجه مریض‌خانه خوب برای بیماران چنان‌چه در اروپا داریم دیده

نمی‌شود. اگر کسی بضاعت نداشته باشد که طبیب به خانه بیاورد، سوار الاغی می‌شود و سه چهار نفر او را روی الاغ نگاه می‌دارند، دستمالی یا شالی دور گردن می‌پیچد که علامت بیماری است و به این حالت به منزل طبیب می‌رود (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۳۲). شاردن در این باره می‌گوید:

در شهرهای بزرگ ایران بیش از یک بیمارستان وجود ندارد و در شهرهای دیگر اصلاً بیمارستانی یافت نمی‌شود. ایرانیان هنگام صحبت از بیمارستان که دارالشفای خوانده می‌شود، به ریشخند چنین گویند: «دارالشفای دارالموت است.» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۷: ۱۶۷-۱۶۸).

البته او از بیمارستان‌ها یا خسته‌خانه‌های تبریز تعریف می‌کند. این مسافران در دوران انحطاط صفویه به ایران آمدند. بی‌شک در زمان شاه‌عباس اول، وضعیت بیمارستان‌های ایران بهتر از این بوده است (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۲). جان فریر، جراح انگلیسی شرکت هند شرقی^۱ که در بازگشت از بمبئی در سال ۱۰۵۵ شمسی به ایران آمد و از اصفهان بازدید کرد، در یادداشت‌های خود مطالب زیادی درباره مساجد، مدارس و کلیساهای اصفهان نوشته است، ولی از بیمارستان‌های آن سخنی نمی‌گوید (الگود، ۱۳۷۱: ۵۶۷-۵۶۸).

درآمد بیمارستان‌ها از مکان‌های موقوفه‌ای تأمین می‌شد که همراه بیمارستان‌ها ایجاد شده بود. این وقفیات شامل خانه‌ها، حمام‌ها، بازارها، مغازه‌ها، زمین‌ها و کاریزها بود. این درآمدها برای تأمین حقوق کارکنان بیمارستان‌ها، هزینه‌های غذا، بستر و پوشش، داروها، وسایل لازم و تعمیرات بیمارستان‌ها به کار می‌رفت. گاهی در بیمارستان‌ها، درآمد مشخصی صرف هزینه معین می‌شد. مثلاً شاه‌عباس اول برای تأمین حقوق کارکنان بیمارستان اصفهان، کاروان‌سرای مس‌گران را وقف کرده بود. بیمارستان زیر نظر سلطان یا حاکم وقت را یک مدیر یا متولی اداره می‌کرد. رئیس بیمارستان معمولاً پزشک بود و گاهی چند معاون داشت. این پزشکان می‌بایست بیماران بستری را همه‌روزه عیادت می‌کردند و در مواقع لزوم، میان خود درباره بیماران مبتلا به بیماری‌های سخت به بحث می‌پرداختند یا به عبارتی مشاوره پزشکی می‌کردند (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۲۱).

۱. شرکت هند شرقی یک شرکت سهامی عام بود که ملکه الیزابت اول در سال ۱۶۰۰ میلادی با هدف کسب امتیازهای تجاری در هند، تأسیس کرد.

بیمارستان‌ها در شهرها، نه تنها جایگاه درمان یا بستری کردن بیماران بود، بلکه نقش فرهنگی گسترده‌ای را در جامعه ایفا می‌کرد و در آن‌ها کتابخانه‌ای حاوی کتاب‌های شناخته شده پزشکی یافت می‌شد. بیمارستان‌ها معمولاً جنبه مذهبی نیز داشت و در میان کارکنان آن‌ها یک نفر پیش‌نماز، یا قاری قرآن مجید هم بود و به بیماران باسواد یک جلد کلام‌الله مجید هدیه داده می‌شد. در کنار بیمارستان‌های بزرگ، یک مدرسه مذهبی به نام مدرسه دارالشفا یا یک مسجد وجود داشت (همدانی، ۱۳۵۰: ۲۵۲).

بیمارستان‌های کهن و مجهز، به دو قسمت مردان و زنان تقسیم شده بود و در هر یک از آن‌ها به ویژه در قسمت مردان بخش‌های زیر وجود داشت: بیماری‌های داخلی، بیماری‌های گوارشی به ویژه اسهال خونی، بیماری‌های واگیر، جراحی و درمان زخم‌ها و شکستگی استخوان‌ها، بیماری‌های چشم و بیماری‌های روانی. داروخانه یا بیت‌الادویه و هم‌چنین درمانگاه مربوط به بیماران سرپایی، از قسمت‌های اساسی بیمارستان‌ها بود. در این بیمارستان‌ها افراد اعم از پزشک، جراح، کحال، شکسته‌بند، داروساز(عطاران)، پرستار، رخت‌شوی، آشپز، نگهبان و سایر خدمه فعالیت داشتند. معمولاً در کنار بیمارستان، مسجدی هم برای انجام دادن فرایض دینی کارکنان و بیماران بهبودیافته بنا می‌شد و فردی روحانی آن را اداره می‌کرد. در کنار برخی از بیمارستان‌های بزرگ، قبرستانی یافت می‌شد که در آن بیماران فوت شده بی‌سرپرست را دفن می‌نمودند. معمولاً یکی از پزشکان معروف و مورد اعتماد حکومت، به ریاست بیمارستان گمارده می‌شد (براون، ۱۳۶۴: ۱۴۰).

عمده‌ترین قسمت بیمارستان‌ها، بخش‌های بیماری‌های داخلی، عفونی و بیماری‌های واگیر و هم‌چنین اسهال خونی بود که پزشکان در آن فعالیت داشتند. در این‌جا مقصود از طبیب، پزشک عمومی است که همه بیمارها را درمان می‌نمود به جز آن‌هایی که نیاز به دخالت کحالان یا جراحان داشتند. رؤسای بیمارستان‌ها نیز معمولاً از میان همین طبیبان برگزیده می‌شدند. جذامیان را معمولاً در جذام‌خانه‌های مجزا و گاهی در بخش مخصوصی از بیمارستان‌ها نگاه‌داری می‌گردیدند (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۲۵۴).

در تمام بیمارستان‌ها، محلی به نام داروخانه یا بیت‌الادویه وجود داشت که در آن افراد مختلفی از قبیل عطاران، خازنان، شربتیان و مرکبان مشغول فعالیت بودند. رئیس داروخانه را شیخ‌عطار می‌نامیدند (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۲۹۱). خازنان داروخانه، کسانی بودند که حساب داروها را داشتند و آن را در اختیار پزشکان قرار می‌دادند (همدانی، ۱۳۵۰: ۱۸۷-۱۸۸).

شربت‌تی یا شربت دار، داروهای محلول و جوشانده‌ها را تهیه می‌کرد و مرکب، به تهیه داروهای ترکیبی می‌پرداخت. همه این افراد را می‌توان به نوعی کاردان فنی یا کمک داروساز یا در مواردی داروساز به شمار آورد (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۲۹۲).

کمپفر در سفرنامه‌اش، از عطارخانه و پرهیزخانه شاهی یاد می‌کند که هر دو به نوعی داروخانه بودند و در آن‌ها، انواع داروها را زیر نظر پزشک برای شاه و درباریان تهیه می‌کردند: در عطارخانه، دواها و معجون‌های مورد مصرف شاه و درباریان زیر نظر یک نفر حکیم تهیه و نگه‌داری می‌شود. در پرهیزخانه برای بیماران شربت‌های خنک و خیس‌انده تهیه می‌گردد. مواد اولیه این ادویه: جو، برنج و گیاهان طبی و شفابخش است و آن‌ها را بر حسب دستور اطبا می‌سازند. (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۷-۱۴۸)

محمد هاشم رستم‌الحکما در کتاب *رستم‌التواریخ* از عطارباشی یعنی رئیس عطاران دوران صفویه یاد می‌کند. وی داروخانه بی‌نظیر شاه‌سلطان حسین صفوی را شرح داده و سیاهه عجیب و غریب داروهای آن را ذکر کرده است:

آن خلاصه سلاطین زمان را داروخانه بود که از جمیع داروها و درمان‌هایی که به ندرت یافت می‌شود و تحصیل آن بسیار مشکل است، بسیار در آن داروخانه فراهم آورده بود، مانند سر نهنگ و شیر و پلنگ و فیل و ... همه اعضا و جوارح این حیوانات مذکوره در آن داروخانه ... که در حقیقت دارالشفای هفت کشور بود، یافت می‌شد. نوش‌دارویی را بر کاغذهای لطیف کشمیری مالیده و خشکانیده بودند و در صندوقی بر روی هم چیده بودند و بر هر زخم کاری که آن را با آب دهان تر نموده و می‌چسبانیدند تا روز چهارم آن زخم صحت و شفا می‌یافت» (رستم‌الحکما، ۱۳۴۸: ۸۷-۸۸).

درباره اشتغال پزشکان زن در بخش‌های زنان بیمارستان‌ها، مدرک چندانی در دست نیست. چنین به نظر می‌رسد که غالباً طبیبان مرد به درمان زنان می‌پرداختند (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۲۷۴). یکی از پزشکان زن ماهر این عصر، بانویی بود که در *عالم‌آرای عباسی* از او به عنوان حکیم شاه‌عباس اول یاد شده است. وی دختر مولانا زین‌الدین حکیم عنایت‌الله یزدی (متوفی ۹۹۸ ش) از پزشکان معروف دوره شاه‌عباس اول (۹۶۶-۱۰۰۶ ش) بود. این زن دانشمند، طبیبی بی‌نظیر به‌شمار می‌رفت و زنان حرم شاه‌عباس را درمان می‌کرد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۹۵۵). غیر از این زن برجسته، دیگر نام و نشان مشخصی از سایر پزشکان زن ایرانی نمی‌یابیم. بی‌شک در دوران صفویه و بعد از آن، زنان دیگری

نیز به طبابت مشغول بودند، اما چون محیط نامساعد بود، اثری از آن‌ها باقی نمانده و اهمیت خاصی نداشته‌اند.

بیمارستان‌های تبریز

در تبریز بیمارستان‌های متعدد و مجهزی وجود داشت و دست‌کم یکی از آن‌ها که اوزون‌حسن^۱ نیای مادری شاه اسماعیل صفوی (۸۶۸-۹۰۲ ش) آن را ساخته بود، در اوایل دوران این پادشاه فعالیت داشت (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۳).
شاردن در این باره می‌گوید:

در تبریز سه دستگاه بیمارستان وجود دارد که به قدر کفایت تمیز و بسیار خوب نگهداری می‌شود. این خسته خانه‌ها مخصوص اقامت دایم نیست، ولی هر کس که وارد می‌شود، روزانه دو نوبت برایش خوراک می‌دهند. این بیمارستان‌ها را در تبریز، آش تاکن می‌نامند، یعنی مخصوص احسان و اطعام (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۷: ۴۰۵).

حکیم علاءالدین تبریزی، نواده محمد طبیب، از خاندان طبیبان بزرگ تبریز بود. وی در آن شهر زاده شد و آن‌جا می‌زیست. علاءالدین که مورد احترام شاه اسماعیل صفوی بود، کتابی به نام کامل‌علائی در لغات و اصطلاحات پزشکی به ترتیب حروف الفبا تدوین کرد و آن را به نام پادشاه نمود. حکیم علاءالدین در ۸۸۶ شمسی به بیماری ذات‌الریه درگذشت. (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۴).

حکیم ابوالفتح تبریزی، در زمان خود سرآمد پزشکان تبریز و از برجسته‌ترین طبیبان ایران بود و به واسطه کوچکی جثه، حکیم کوچک نامیده می‌شد (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۵). اسکندربیک ترکمان درباره وی گوید:

و در تشخیص مرض منفرد بود و اگر مریض خبطی زده بود، بی‌آن‌که به سؤال احتیاج باشد از دیدن نبض ادراک آن خبط نموده، اظهار می‌کرد و اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد و این شیوه را به سرحد اعجاز رسانیده بود (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۶۸).

بیمارستان قزوین

قزوین از زمان شاه تهماسب اول تا اوایل سلطنت شاه عباس اول، مورد توجه بود. این شهر مرکز بیمارستان اردوی شاه تهماسب بود و به نوشته اسکندربیک ترکمان، حکیم

۱. یکی از سلاطین معروف سلسله آق قویونلو.

ابونصر گیلانی و میرزا محمد شیرازی مدتی «در اردوی معلی» مشغول طبابت بودند. در قزوین بیمارستان ثابتی وجود داشت که به احتمال قوی شاه‌تھماسب اول ساخته بود (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۴-۱۷۵).

علی افضل، پسر محمدامین قزوینی، مشهور به قاطع، از استادان پزشکی ایران در دوران صفویه و پزشک بیمارستان قزوین بود که درباره وی در هیچ‌یک از منابع دوران صفوی، ذکری نشده ولی مطالبی درباره زندگی او در کتاب‌های موجود است. علی افضل قاطع از خاندان طبیبان تبریز بود و جد اعلای او، مولانا فضل‌الله طبیب تبریزی، یکی از پزشکان بزرگ هنرمند ایران به طبابت مخصوص امیر تیمور گورکانی اشتغال داشت. مولانا فضل‌الله تبریزی علاوه بر طبابت، در نقاشی و خوش‌نویسی نیز شهره بود. (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۷۵).

منافع‌افضلیه و فواید‌افضلیه، از کتاب‌های علی افضل قاطع به شمار می‌آید که شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است. علی افضل در بخش پانزدهم قسمت فاتحه کتاب *منافع‌افضلیه* و همچنین در کتاب *فواید‌افضلیه*، در فرق میان بیماری‌های متشابه، شش مورد را شرح می‌دهد و در مورد ششم تفاوت میان سکتته و مرگ را ذکر می‌کند و می‌گوید: «چه بسا کسانی که سکتته نموده‌اند ممکن است نمرده باشند اما آن‌ها را مرده انگارند و زنده به گور نمایند.» سپس می‌گوید: «در سال ۱۰۰۱ شمسی، در هرات فردی سکتته‌ای را برای دفن می‌بردند که متوجه شدم و او را معالجه نمودم.» (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۸۲).

وی در قزوین می‌زیست و در آغاز طبابت مخصوص شاه نعمت‌الله یزدی از خاندان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی را به عهده داشت. او در درمان بیماری‌های مزمن دارای مهارت بود و در زمره طبیبان دستگاه سلطنتی شاه‌تھماسب اول برگزیده شد، اما به علت آزادگی مورد بی‌اعتنایی شاه صفوی قرار گرفت. وی دربار را ترک کرد و به گیلان نزد خان احمد گیلانی امیر دانش‌پرور آن دیار شتافت و مورد توجه او قرار گرفت و گاهی با هم گفت‌گویی پزشکی داشتند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۶۸).

غیاث‌الدین و برادرش حکیم نورالدین، یکی پس از دیگری طبیب درباره شاه‌تھماسب اول بودند. غیاث‌الدین علی، مردی بذله‌گو، ساده‌رفتار و طبیبی ماهر بود. نورالدین علی، استاد مسلم پزشکی و مرجع خاص و عام به شمار می‌آمد و در این فن بر برادر خود برتری داشت (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۶۷).

میرروح‌الله قاضی جهانی نیز حکیم بزرگوار و طبیب وارسته ایران از سادات سیفی

قزوین و ساکن آن شهر بود. اگر چه وی کم‌تر به درمان می‌پرداخت، اما هرگاه به این کار مبادرت می‌ورزید، مهارت خود را نشان می‌داد. وی در قزوین حلقه درس طب و کانون ادب داشت و فرزندان طبیبان بزرگ به شاگردیش افتخار می‌کردند. حکیم در خط شکسته نستعلیق نویسی نیز شهره آفاق بود (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۶۹).

بیمارستان مشهد

گوهرشاد خاتون، همسر شاهرخ میرزا تیموری (سازنده مسجد زیبای گوهرشاد)، در جوار حرم مطهر رضوی (ع)، دارالشفایی ساخت که تاریخ دقیق بنای اولیه آن معلوم نیست. محل این دارالشفای (بیمارستان) در جوار مسجد جامع بوده است. در دوران شاه‌تهماسب اول به این بیمارستان توجه خاصی می‌شد و بسیاری از بزرگان به خدمت آن آستان و این بیمارستان افتخار می‌کردند. شاه‌تهماسب که به رواج بیمارستان مشهد علاقه فراوانی داشت، حکیم عمادالدین محمود شیرازی، پزشک بزرگ ایرانی را برای طبابت در آنجا مأمور کرد (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۸۴-۱۸۵).

حکیم عمادالدین محمود شیرازی در پزشکی و حکمت، سرآمد پزشکان زمانه بود و از آخرین طبیبان بزرگ ایران است. وی که با حکیم ابونصر گیلانی و حکیم میرزامحمد شیرازی خویشاوندی داشت، مدتی طبیب مخصوص عبدالله‌خان استاجلو، حاکم شیروان بود. این حاکم ستم‌گر، شبی طبیب را در بیابان در میان برف و بوران رها کرد و بدین سبب، عمادالدین به بیماری رعشه مبتلا شد. وی در زمان شاه‌تهماسب مدتی پزشک دربار بود و پس از آن به خدمت در آستان قدس رضوی (ع) یعنی طبابت دارالشفای آن مشغول شد. سپس به هند رفت و گویا پس از سال‌ها به ایران بازگشت. از تاریخ مرگ او اطلاعی در دست نیست. عمادالدین نویسنده چند اثر طبی از جمله *رساله آتشک*، *رساله در خواص و طبایع چوب چینی*، و رساله در سموم افیونیه است (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۸۵-۱۸۶).

بیمارستان‌های اصفهان

در دوران صفویه، نخستین بار شاه‌عباس اول بیمارستانی در اصفهان ساخت. بیمارستان شاه‌عباس در زمان وی بیمارستان مهمی بود اما پس از مرگش وضعیت خوبی نداشت (تاج بخش، ۱۳۷۹: ۱۸۸). شاردن فرانسوی در این باره گوید:

شاه‌عباس، بیمارستانی در اصفهان ساخت و کاروان‌سرای مس‌گران را نیز هم‌زمان با آن ساخت تا درآمد آن را صرف بیمارستان شود. این بیمارستان در اطراف باغی واقع

شده بود و هشتاد اتاق داشت، اما هیچ‌گاه در آن بیماری به جز چند دیوانه زنجیرشده ندیده‌ام.

سپس درباره پزشک، داروساز بیمارستان و سایر کارکنان آن بحث می‌کند و می‌گوید:

جراح در میان کارکنان بیمارستان وجود ندارد. چون در مشرق‌زمین، جراحی فن ویژه‌ای نیست و جراحی‌های کوچک، توسط سلمانی‌ها انجام می‌گیرد. در ضمن به خاطر خوبی آب و هوا، زخم‌ها به سرعت بهبود می‌یابند.

وی تعداد بیماران بیمارستان اصفهان را اندک دانسته، علت را بی‌توجهی به بیماران و دیوانگان ذکر می‌کند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۷: ۱۶۸). از گفته شاردن چنین برمی‌آید که درمانگاه بیمارستان شاه‌عباس همه روزه بیماران سرپایی را می‌پذیرفت و طبیب به درمان آن‌ها مشغول بود و وضعیت نابه‌سامان بیمارستان مربوط به بیماران یا دیوانگان بستری بود (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۹۰).

رافائل در کتابش (تألیف ۱۰۳۹ ش) درباره یکی از بیمارستان‌های اصفهان مطلبی می‌نویسد که مؤید گفته‌های شاردن است:

بنای آن چهارگوش و اتاق‌های متعدد داشت، اما کمتر مردم به آن مراجعه می‌کردند. به طوری که وقتی، فقط یک نفر هلندی و یک نفر دیوانه که دست‌هایش را با زنجیر به میخ دیوار بسته بودند در آن بستری بودند. مردم اصولاً به بیمارستان اعتقادی نداشتند (الگود، ۱۳۷۱: ۵۶۹).

انگلبرت کمپفر جهان‌گرد، محقق و پزشک آلمانی در زمان شاه‌سلیمان صفوی، بین سال‌های ۱۰۶۱-۱۰۶۲ شمسی در ایران اقامت داشت. او از معماری زیبای بیمارستان اصفهان چنین تعریف کرده است:

اصفهان دارای یک بیمارستان و بیش از یکصد مسجد و مدرسه و تعداد بی‌شماری حمام و مسافرخانه است. تمام این تأسیسات عمومی از نظر معماری برجسته، زیبا و هنرمندانه و از سایر بناها ممتازتر است (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۹۱).

این نکته که شاردن ذکر کرده که اصولاً در ایران جراح وجود ندارد و جراحان همان دلاکان هستند درست نیست. در سده‌های پیش از صفویه، جراحان در بیمارستان فعالیت داشتند. محمدهاشم رستم‌الحکما در کتاب *رستم‌التواریخ* که آن را به تدریج از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۷۳ شمسی تهیه کرده و این کتاب از نظر وضعیت اجتماعی دوران صفوی منبع

ارزش‌مندی است، از شغل جراح‌باشی (رئیس جراحان) در دوران شاه‌سلطان حسین صفوی یاد کرده است (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۹۱).

حکیم سیف‌الدین مظفر کاشانی و پسرش شمس‌محمد از پزشکان بیمارستان اصفهان بودند. به نوشته اسکندربیک ترکمان، مظفر کاشانی از پزشکان خاصه شاه‌عباس اول به‌شمار می‌آمد و پادشاه به وی محبت داشت. حکیم سیف‌الدین به فرزانگی و مهارت در پزشکی معروف بود و اطرافیان پادشاه را درمان می‌کرد. وی در عین حال طیب بیمارستان‌های ثابت اصفهان و اردوی شاهی نیز بود. حکیم سیف‌الدین در سال ۱۰۰۶ شمسی، در سلطانیه در اردوی شاه‌عباس درگذشت و شغل او به پسرش اعطا شد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۰۷۰).

بیمارستان اردبیل

اردبیل مزار شیخ‌صفی‌الدین ابواسحاق اردبیلی (۶۳۱-۷۱۳ش) نیای پادشاهان صفویه و سرسلسله آن‌ها، در دوران صفوی از اهمیت خاصی برخوردار بود. در جوار مسجد و مزار شیخ‌صفی‌الدین، بیمارستان یا آسایش‌گاهی وجود داشت و به هر کس که به آن‌جا مراجعه می‌کرد، روزانه یک وعده غذا به رایگان داده می‌شد (الگود، ۱۳۷۱: ۵۶۹).

بیمارستان یزد

بیمارستانی در دوران صفویه در یزد وجود داشت که میرزا محمد شیرازی، طیب اردوی شاه‌تهماسب مدتی از سال را در آنجا به طبابت مشغول بود. میرزا محمد به دانش و وارستگی شهرت داشت و اکثر طبیبان آن روزگار، او را استاد و مرشد خود می‌دانستند. وی مانند کمال‌الدین حسین، خویشاوند خود، طبیبی بلندنظر و آزادمنش بود که مورد پسند شاه‌تهماسب قرار نگرفت و از این نظر شاه به او اعتنایی نداشت. با وجود این؛ حکیم گاهی در اردوی شاهی و گاهی در بیمارستان یزد به تدریس پزشکی و درمان بیماران مشغول بود. پزشکان دوران، حکیم میرزا محمد را بقراط و افلاطون زمان می‌دانستند (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۹۲).

بیمارستان تهران

تهران در زمان تهماسب صفوی، شهری متوسط به‌شمار می‌آمد که در جوار ری توسعه یافته بود. حکیم یارعلی تهرانی در این شهر، بیمارستان یا درمانگاهی به نام خیری

تأسیس کرده بود که در آنجا بیماران بی بضاعت و غریب را در راه خداوند، به شکل رایگان درمان می‌کردند و دارو می‌بخشیدند. وی از این جهت به حکیم خیری مشهور شد. حکیم تهرانی کتابی در داروسازی نوشت و گاهی شعر نیز می‌سرود. در روزگار پیری، دو پسرش حکیم نورالدین علی و حکیم شرف که هر دو طبیب بودند، درمانگاه خیری را اداره می‌کردند و درآمد مستغلات و کشاورزی خاندان خویش را صرف آن می‌نمودند. از سال فوت حکیم یارعلی خیری نداریم. حکیم نورالدین علی، پس از پدر به حکیم خیری معروف شد و در ضمن از طبیبان خاص شاه عباس اول بود. از سرنوشت بعدی بیمارستان تهران آگاهی در دست نیست (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۳).

بیمارستان سیار صفوی

در تشکیلات سپاه صفوی، بیمارستان سیاری وجود داشت که در آنجا به درمان مجروحان جنگی می‌پرداختند و در زمان صلح، لشکریان بیمار را معالجه می‌کردند. در تاریخ *عالم‌آرای عباسی* از حکیم ابونصر گیلانی و میرزا محمد شیرازی به عنوان طبیب یاد شده است. قاضی احمد بن شرف‌الدین قمی در *خلاصه التواریخ*، از بیماری و مرگ بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل در کردستان یاد کرده و گفته که حکیم عمادالدین طبیب در آنجا حضور داشت. این نکته می‌رساند که حکیم نام‌برده نیز مدتی طبیب بیمارستان اردوی شاه‌تهماسب بوده است. در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* از حکیم سیف‌الدین مظفر کاشانی و پسرش به عنوان پزشکان اردوی شاه‌عباس اول، یاد شده است. بی‌شک در همه دوران صفویه و هم‌چنین دوره‌های پیشین و بعدی ایران، همواره به نوعی بیمارستان نظامی وجود داشته است (تاج‌بخش، ۱۳۷۹: ۱۹۴). در دوره صفویه در شهرهای ایران، بیمارستان‌هایی وجود داشته، اما از این بیمارستان‌ها تنها آن‌هایی که به مساجد و اماکن مقدسه وابسته بودند، فعالیت داشتند و از بقیه چنان‌که باید و شاید استفاده‌ای به عمل نمی‌آمده است (الگود، ۱۳۵۷: ۳۵).

نتیجه

پیشرفت پزشکی در این دوره نسبت به گذشته تفاوت چندانی نداشت. با توجه به تغییرات چشم‌گیر در هنر و فنون، پیشرفت پزشکی این دوره بسیار ناچیز بود. بیمارستان‌ها در وضعیت و موقعیت مناسبی نبودند. روند دانش پزشکی همان روند سنتی دوران گذشته

خود بود که به آهستگی مسیر خویش را می‌پیمود. با اینکه پزشکان بسیار ماهر و مشهوری در این دوران می‌زیستند، پزشکی روند رو به رشدی نداشت. تنها بیمارستان‌هایی که به اماکن مقدسه وابسته بودند، در وضعیت خوبی قرار داشتند. مهم‌ترین بیمارستان‌های این دوره در تهران، مشهد مقدس، تبریز و اصفهان بود. در شهرهای دیگر یا بیمارستانی وجود نداشت یا این که از اهمیت خاصی برخوردار نبود. کتاب‌های پزشکی به تألیف درآمده در این دوران از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

روابط خارجی با کشورهای اروپایی در دوره صفوی و به ویژه در عصر شاه‌عباس به اوج خود رسید. در این زمان جهان‌گردان متعددی وارد کشور شدند و سال‌ها از ایران دیدن نمودند. بسیاری از اطلاعات پزشکی آن زمان را می‌توان در این سفرنامه‌ها مطالعه نمود. برخی مطالب این نویسندگان با غرض‌ورزی نوشته شده است، اما اطلاعات بکری را در اختیار پژوهش‌گران قرار می‌دهد.

آثار پزشکی این دوران ستودنی است. می‌توان این‌گونه استنباط نمود که پزشکان نامی این عصر، به سبب بی‌توجهی حاکمان وقت نسبت به بیمارستان‌ها و پزشکی، تمام سعی و همت خود را بر نوشتن آثار پزشکی متمرکز نمودند. در اکثر شهرهای بزرگ بیمارستان وجود داشت، اما این بیمارستان‌ها از امکانات بالایی برخوردار نبود.

منابع

۱. باستانی پاریزی، ابراهیم، *سیاست و اقتصاد ایران عصر صفوی*، تهران: صفی علی شاه، ۱۳۵۷.
۲. براون، ادوارد، *تاریخ طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳. تاج‌بخش، حسن، *تاریخ بیمارستان‌های ایران از آغاز تا عصر حاضر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۴. تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، به کوشش حمید شیرانی، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید، ۱۳۳۶.
۵. ترکمان، اسکندر بیک، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰.
۶. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰.
۷. رستم‌الحکما محمد‌هاشم، *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد شیری، تهران: تابان، ۱۳۴۸.
۸. سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۹. شاردن، ژان، *ساحت‌نامه شاردن*، ۱۰ جلد، ج ۷ و ۸، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۱۰. کمپفر، انگلبرت، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۱۱. الگود، سیریل، *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه باهر فرقانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۲. الگود، سیریل، *طب در دوره صفویه*، ترجمه محسن جاویدان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۱۳. میراحمدی، مریم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۱۴. میرزا سمیعا، *تذکره الملوک*، به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۱۵. مینورسکی، *سازمان اداری حکومت صفوی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۱۶. نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، *تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۱۷. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *وقف‌نامه ربیع رشیدی*، زیر نظر مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.

